



فهم مدرن از حافظ در مشرب هرمنوتیک

گفت‌وگو با داریوش آشوری درباره لسان‌الغیب
با نگاه به کتاب «عرفان و رندی در شعر حافظ»

مریم گودرزی

شاید به نظر برسد سخن گفتن از حافظ کار راحتی است. دیوان حافظ جزو اولین کتاب‌هایی است که هر یک از ما آن را در خانه‌هایمان می‌بینیم و می‌خوانیم. آن را بر سر سفره هفت سین عید نوروز قرار می‌دهیم و با غزلی از آن، سال نوی خود را آغاز می‌کنیم. ابیات آن جسته و گریخته روی کارت پستال‌ها، تابلوهای خطاطی، سر در ورودی خانه‌ها، در پیام‌های عاشقانه و حتی روی سنگ قبرها مدام در معرض دیدن و خواندن هستند. به همین دلیل فکر می‌کنیم حرف زدن از حافظ کار راحتی است، ولی حقیقتاً این‌طور نیست. پای حرف زدن از حافظ که به میان می‌آید، تازه می‌فهمیم که این دیوان کوچک و فشرده چه اقیانوس بی‌انتهایی است که هر کسی را توان شنا کردن در آن نیست. به قول خود حافظ «نه هر که سر بتراشد قلندری داند». داریوش آشوری جزو کسانی است که در این وادی قلندری داند. او سال‌ها پیش برای اولین بار بر پایه نظریه‌های هرمنوتیک با رویکردی متفاوت، کتابی درباره دیوان حافظ نوشت که بسیار مورد توجه قرار گرفت. کتاب «عرفان و رندی در شعر حافظ» که تا به حال به چاپ سیزدهم رسیده، دریچه‌ای نو را به فهم شعر حافظ باز کرده است که با خواندن آن می‌توانیم راحت‌تر درباره حافظ سخن بگوییم.

اساسی کار من در ترجمه‌ی چهار کتاب از نیچه، سرشناس‌تر از همه، چنین گفت زرتشت، و نیز مکث شکسپیر، شهریار ماکیاولی، همچنین جلد هفتم تاریخ فلسفه‌ی کاپلستن هم یک ورزش زبانی برای تجربه‌ی تازه در جهت بیرون آوردن زبان فارسی از فروماندگی «جهان سوم» خود بوده است، به یاری میراث ادبی تاریخی آن، و نیز زبانی کردن آن در بستر نیازهای زبانی مدرن. زبان‌شناسی من پشتوانه‌ای از اندیشه‌ی فلسفی و جامعه‌شناسیک برای فهم وضعیت خود به عنوان روشنفکر خودآگاه از هبوط جهان خود از «شرق» به «جهان سوم» است و کوشش، در حد توان خود، برای بیرون آمدن از آن با آنچه از جهان مدرن و دانش‌های آن می‌توان آموخت.

رفتن به سراغ حافظ و کوشش برای فهم او هم در همین بافتار ذهنی قرار می‌گیرد. یعنی، این که حافظ همچون عصاره‌ی اندیشه و احساس و زبان حال جهان‌گریخته‌ی «شرقی» ما کی‌ست و چه می‌گوید و با من امروزین چه نسبتی دارد و من، (من جمعی گیر کرده در میان رسوب‌های سنگین آن جهان شرقی و کوشش‌ها و زورآوری‌های این جهان غربی) هنوز چرا به او چسبیده‌ام یا او چرا مرا رها نمی‌کند.

■ در کتاب عرفان و رندی شما یک نخ طلایی در مفاهیم به کار برده شده در دیوان حافظ پیدا کرده‌اید که توسط تفسیر داستان آفرینش آدم در متون صوفیانه و تفاسیر عرفانی و سازمایه‌های به کار رفته در آنها تعریف و توضیح داده

■ شما در زمینه‌های مختلف و متنوعی کار پژوهشی انجام داده‌اید و کتاب و مقاله نوشته‌اید. تجربه تحقیق درباره حافظ چه تفاوت و چه نقاط اشتراکی با کارهای دیگران دارد؟
می‌توانم بگویم که بخش عمده‌ی کارهای نوشتاری من، چه به صورت مقاله یا رساله‌های پژوهشی یا ترجمه، چه در قلمرو علوم سیاسی، چه فلسفه، چه زبان‌شناسی و ادبیات، نشانه‌های راه‌گذار یک سالک راه دانش است، که من باشم، در فهم وضع خود و جامعه و تاریخ خود، در روزگاری پُرزیر و -بالا و پُردنور، به یاری دانش‌ها و ابزارهای فهمی که جهان مدرن در اختیار یک جوینده و پوینده‌ی «جهان سوم» قرار می‌دهد. خودآگاهی به این جای گرفتگی در وضع «جهان سوم» و دردناکی و آزارندگی این خودآگاهی موتور رانشی بخش عمده‌ی کارهای من بوده است، از تألیف فرهنگ سیاسی در سن بیست و سه-چهار سالگی، تا درآویختن به نیچه در همان سن -و- سال و سلوکی چهل ساله یا او با ترجمه‌ی چهار کتاب از او، تا پرداختن به زبان فارسی و تنگناهای آن در رابطه یافتن ما و جهان و زبان ما با جهان تمدن و زبان‌های مدرن در این جهت بوده است. در اساس، کوشش برای فهم این تنگنا از دیدگاهی زبان‌شناسیک و نیز جامعه‌شناسیک و دست و پا زدن برای بیرون آمدن از فضای این درماندگی با تألیف دانشنامه‌ی سیاسی، فرهنگ علوم انسانی، زبان باز، بازانندی‌ی زبان فارسی، و کارهای دیگر، خودآگاه و ناخودآگاه، با همین نیت انجام شده است. یک وجه

می‌شود. هیچ‌کدام از محققان و حافظ شناسان پیش از شما به این نتیجه دست نیافته‌اند؟

در جوار سنت خوانش صوفیانه و خانقاهی ادبیات فارسی، و از جمله دیوان حافظ، با باد ایده‌های مدرن که از نیمه‌های سده‌ی نوزدهم - و بیفزیم که: با زور و فشار کولونیالیسم اروپایی - بر ما وزید، خوانش‌های تازه‌ای از ادبیات، به‌ویژه شعر فارسی، به نام «نقد ادبی»، رفته-رفته در میان ما شکل گرفت که تقلیدی از روش‌های متن‌شناسی و ویرایش («تصحیح» و «تنقیح») متن در اروپا بود. همچنین نفوذ ایدئولوژی‌های مدرن، و بالاتر از همه جامعه‌باوری (sociologism) و تاریخ‌باوری (historicism) مدرن، همچون ابزار فهم و تحلیل ادبیات وارد صحنه شد (برای مثال، نگاه کنید به شرح و تفسیر یکی از پیشاهنگان حافظ‌شناسی مدرن در میان ما، قاسم غنی). به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم جامعه‌باوری و تاریخ‌باوری مارکسیست-لنینیستی در این عرصه میداندار شد. در جوار این جریان برون-دانشگاهی، با برپایی دانشکده‌ی ادبیات در دانشگاه تهران با پیروگی ادیبان برجسته‌ی ریشه‌دار در سنت بر فضای آن، گونه‌ای خوانش بر اساس فهم لغت-معنی رواج یافت که کل نظام آموزشی ادبی ما را از دبیرستان تا دانشگاه در بر می‌گرفت، و کم-و-بیش همچنان می‌گیرد. تمامی شرح‌های دیوان حافظ، که به‌ویژه در این سی-چهل ساله فراوان نوشته شده‌اند، در اساس همین گونه شرح بر اساس رابطه‌ی لغت و معنی در هر بیت هستند. خوانش آن‌ها سطر به سطر یا بیت به بیت است. به همین دلیل، شعر حافظ برای ایشان (به گفته‌ی یکی از آن پژوهندگان) «پاشان» است. به عبارت دیگر، حافظ هرچا هرچه دل‌اش خواسته گفته و باکی از پراکنده‌گویی و ناممسازگویی حتا در قالب یک غزل نداشته است. اما، فهم ادیبانه بر اساس رابطه‌ی لغت و معنی در لغت‌نامه‌ها نمی‌تواند رابطه‌ی میان‌متنی (intertextual) و درون‌متنی اثر را برای شناخت افق معنایی چیزی بر متن پی‌گیرد. و این همان چیزی است که من فهمیدم و دنبال کرده‌ام.

خوانش من هرمنوتیکی است، بر پایه‌ی جست-و-جوی افق معنایی در دیوان حافظ. این افق، ناگزیر، از دیدگاه علوم انسانی مدرن، با دید منطقی، وابسته به زبان و جهان فرهنگی است که او در آن می‌زیسته است. به همین دلیل، خوانش من با رهیافت میان‌متنی آغاز می‌شود که رابطه‌ی شعر حافظ را با سنت تأویل (هرمنوتیک) صوفیانه بررسی می‌کند.

■ هسته اولیه این فکر از کجا آمد که ریشه‌های مفاهیمی مثل رند، خرابات، زاهد، محتسب، و مدعی ... را در قرآن و متون صوفیانه تفسیر داستان آدم پیدا کنید؟

همان رابطه‌ی میان‌متنی، که هم‌اکنون اشاره کردم، مرا به این راه هدایت کرد. در درامد کتاب عرفان و رندی در شعر حافظ گفته‌ام که یافتن رابطه‌ی میان‌متنی دیوان حافظ، از سویی، و دو متن اساسی گزارش صوفیانه از اسطوره‌ی آفرینش آدم در قرآن، از سویی دیگر، یعنی **گشفا‌الاسرار** رشیدالدین میبدی و **مرصادالعباد** نجم‌الدین رازی، و یا بازتاب آشکار یا نیمه‌آشکار آن دو متن در بسیاری از ابیات یا تمامی برخی از غزل‌های حافظ، مرا به فهم

رابطه‌ی دیوان حافظ با این تأویل صوفیانه از اسطوره‌ی آفرینش آدم ابوالبشر رهنمون شد. برای مثال، من در هیچ‌یک از این شرح و تفسیرهای ادیبانه از دیوان حافظ ندیده‌ام که از رابطه‌ی این سریت غزل از حافظ و اشاری آن به اسطوره‌ی آفرینش چیزی گفته باشند: «گر من از باغ تو یک میوه بچینم، چه شود؟ / پیش پای به چراغ تو بینم، چه شود؟» خطاب حافظ در این بیت به دختر همسایه و تمنای وصل او نیست، بلکه با این زبان شوخ-و-شنگ زندانه به ماجرای «میوه‌ی ممنوع» در بهشت اشاره دارد. آن «باغ» همان باغ بهشت است، جایگاه ازلی آدم و جفت او، حوّا. خدا به آدم و حوّا گفت، از همه‌ی میوه‌های این باغ می‌توانید بخورید، جز این یکی. اما این یکی، بنا به گزارش تورات از داستان آفرینش به دست خدای یکتا، که به تأویل‌های اسلامی از آن روایت نیز راه یافته است، درخت معرفت نیک و بد است که بر اثر خوردن میوه‌ی آن چشمان آدم و حوّا به عالم دیگری باز می‌شود، به عالم دانایی و هشیاری. به زبان حافظ، پیش پای ایشان «چراغی» روشن می‌شود که چراغ بینش و دانایی نیک و بد و زشت و زیباست. اما بر اثر همین «پیمان‌شکنی» و خوردن از «میوه‌ی ممنوع» است که ایشان محکوم می‌شوند که از بهشت به عالم خاک «هبوط» کنند. یا، بنا به تأویل صوفیانه در این آثار، با «سفر» اختیاری، نه فزوفتاد (هبوط)، به مرتبه‌ی وجودی عالی‌تری، بالاتر از مرتبه‌ی فرشته‌واری، دست یابند. یعنی در هستی، میان دو عالم غیب و شهادت، جایگاه انسانی یابند. پرسش شوخ‌وشانه و زندانه‌ی حافظ هم در همین باب است، که «چرا؟»، «چه شود؟» اگر من میوه‌ای از باغ تو بچینم و به روشنی‌ای دست یابم که بتوانم پیش پای خود را بینم و راه خود را بیابم؟ زیرا تنها از این راه است که من می‌توانم استعداد عاشقی پیدا کنم و عاشق تو شوم.

■ تعداد زیادی از ابیات حافظ را بر پایه روایت تأویلی اسطوره آفرینش تفسیر کرده‌اید. آیا به نظر شما تک تک ابیات حافظ را می‌توان بر این پایه تفسیر کرد؟

ضرورتی ندارد که تک-تک ابیات را تفسیر عرفانی کنیم، زیرا ابیات بسیاری هست که حافظ بنا به پیشامدها و نیازهای گوناگون خویش گفته است. از جمله آنچه‌ی یک یا دو بیت مدحیه به دُم یک غزل عرفانی برای گرفتن صله از شاه‌ی یا وزیر. و ارسای کهن‌ترین نسخه‌ها نشان می‌دهد که این گونه ابیات آویزه‌های سپسین اند و در اصل غزل‌ها، که در نسخه‌های کهن‌تر دیده می‌شوند، نبوده‌اند (من این نکته را در کتاب خود روشن کرده‌ام). فهم افق معنایی دیوان حافظ، یعنی عرفان زندانه است که به ما یاری می‌کند بسیاری از ابیات را رمزگشایی کنیم. این افق میان او و بسیاری دیگر از شاعران هم‌وزگار او، مانند خواجه و سلمان و دیگران، مشترک است و آموزگار بزرگ آن سعدی است. از جمله با درنگ در دگردیسی‌های معنایی بسیاری واژه‌ها، مانند «رقیب»، در پرتو فهم دگردیسی گفتمان صوفیانه از فرهنگ زاهدانه به فرهنگ زندانه بسیاری نکته‌ها در افق اندیشگی حافظ و دیگر شاعران صوفی یا عارف هم‌وزگار او روشن می‌شود.

در پرتو چنین نگاهی سنت که، برای مثال، می‌توان پی برد که «خطا» در آن بیت معروف «پیر ما گفت خطا بر قلم صنع

نرفت...» تا روزگار حافظ در دیوان شاعران، از رودکی تا سعدی، معنای دیگری داشته است. کوشش شگرفی که اهل ایمان پس از حافظ برای کفرزدایی از آن کرده اند، به عبارت دیگر، برای ماستمالی کردن معنای به‌ظاهر کفرآمیز آن، از سویی، یا بزرگ کردن آن به معنای خطای آفریدگار، به دست «کافران»، از سوی دیگر، از آن جهت است که، در کل، به دلیل نبود نگاه تاریخی هرمنوتیکی به این واژه و دگردیسی معنایی آن از گناه به لغزش و اشتباه در مرحله‌های بعدی، در فهم درست معنای آن درمانده اند. خطا در آن بیت، همچنان که در سراسر دیوان حافظ و در ادبیات پیش از او، به معنای گناه بشری بوده است و اشاره‌ی آن به بنیاد اسطوره‌ای «گناه ازلی» است که با تکیه بر روایت قرآنی ماجرای ازلی در همان عهد ازل بخشوده می‌شود (نگاه کنید به عرفان و رندی به این قلم).

■ شما در این پژوهش در پی یافتن ساختمان واحدی برای ابیات پراکنده بوده‌اید. آیا پیش از شما کسی یا کسانی با کمک روش‌های تحلیلی مدرن تلاش کرده‌اند به چنین نتیجه‌ای برسند؟

می‌توانم بگویم که این شاید نخستین رهیافت روشمندانه با سنجه‌های تحلیلی فهم مدرن است، نه تنها به دیوان حافظ بلکه به کل ادبیات صوفیانه در زبان فارسی. البته کسانی در میان پژوهشگران ادبیات، به‌ویژه شعر، کوشیده‌اند از راه نظریه‌های فرمالیست‌های روس در باره‌ی ماهیت شعر و رفتار شاعرانه با زبان، حساب حافظ و شعر او را از دیگران جدا کنند و تنها به او به عنوان «شاعر» بنگرند و بس؛ شاعری که گویا تنها در اندیشه‌ی شعرسرایي ست و نه هیچ چیز دیگر. ولی، به گمان من، این دانشوران در این معنا درنگ نکرده‌اند که کل ادبیات شاعرانه‌ای که در بستر زبان فارسی از دل نگرش عرفانی برخاسته، درون فرهنگ تصوف و دگردیسی‌های تاریخی آن ریشه دارد که سپس نام عرفان به خود می‌گیرد. شعر صوفیانه و عرفانی اگرچه با «شعر» در معنای جهان‌روای آن وجه‌های مشترک دارد، اما پدیده‌ای ست ویژه در متن فرهنگی که نظریه‌پردازان روس و جز آنها از این ژانر ادبیات و شعر آن و فرهنگی که در پشت آن ایستاده است چیزی نمی‌دانسته‌اند. در نتیجه، نمی‌توان با درآویختن به آن تئوری‌ها دفتر و دیوان حافظ را از تمامی ساختار معنایی و حافظه‌ی تاریخی آن تهی کرد و به دفتر شعری فروکاست که یک شاعر تنها به ذوق و پسند شاعرانه‌ی خود پرداخته است. «شعر» حافظ همه بیت‌الغزل معرفت است.» این به‌هیچ‌وجه ادعای کوچکی نیست و بازتاب شگرف این دیوان در فضای یک فرهنگ بزرگ تاریخی معنایی بسیار بزرگ‌تر از آن دارد که تنها با فهم ادیبانه بتوان دریافت.

■ به نظر شما گذشت زمان باعث شده که این کتاب - که در ابتدا باعث جبهه‌گیری‌های زیادی شده بود- تأثیری بر نوع تحقیقات و نگرش محققان ادبی بگذارد؟

به هر حال، این کتاب حرف تازه‌ای و نگرش تازه‌ای در عرصه‌ای پیش می‌کشد که در باره‌ی فهم دیوان حافظ مدعیان بسیار داشته است و دارد، چه از جبهه‌ی سنتی صوفیانه، چه

نگرش‌های نوین «روشنفکرانه». به همین دلیل، در آغاز، در حصار چند نظر مثبت به آن، جنجال‌های بسیار نیز برانگیخت. برخی از مدعیان عربده‌ها کشیدند و پرخاش‌ها کردند و دیگرانی کوشیدند آن را بکل نادیده بگیرند یا با غر و لُله‌های پنهانی ادیبانه و روشنفکرانه سرکوب کنند. من انتظار این حمله‌ها را داشتم و می‌دانستم که می‌بایست با شکیبایی این موج‌ها را از سر گذرانند. ولی با وجود دوری از فضای ایران برای سال‌های دراز از چند- و-چون اثرگذاری‌های آن بی‌خبر نیستم. همین که این کتاب سالی یک بار از نو چاپ می‌شود و اکنون به چاپ سیزدهم رسیده، دلیل روشنی ست بر جافتادگی آن در فضای فرهنگ ایرانی، به ویژه در میان نسل‌های جوان‌تر، که می‌تواند به من به چشم آموزگار خود بنگرند و ناهموایی‌ها یا تنگ‌نظری‌ها و کینه‌های برخی از سلنندتران یا همسالان مرا نسبت به من ندارند. به هر حال، در مجموعه‌ی برخوردی‌هایی که از راه کتاب و مطبوعات و اینترنت و نیز تماس با برخی دوستان در ایران و در خارج دارم، می‌دام که کارهای من در مجموع از تألیف و ترجمه و جستارنویسی و طرح مسائل زبانی و شیوه‌ی نگارش، و همچنین حافظ‌شناسی، در فضای فرهنگی زبان فارسی نه تنها در ایران که در افغانستان و چه بسا در تاجیکستان هم اثرگذار بوده است.

■ در این کتاب شما درباره شاعران دیگری همچون سعدی و مولانا و خواجه‌ی کرمانی هم صحبت کرده‌اید. آیا علاقه‌مند نیستید و یا در نظر ندارید پژوهشی نظیر این اثر درباره آنها نیز انجام دهید؟

خیر، چنین نیتی ندارم. کار من بیش از آن که «نقد ادبی» باشد در قالب فرهنگ‌شناسی می‌گنجد. حافظ به‌ویژه از آن جهت که یکی از کانون‌های اصلی فرهنگ صوفیانه و عرفانی ست و این فرهنگ خود یکی از سازمان‌های بنیادی عالم فرهنگی و روان جمعی ماست، به‌ویژه وجه «رذانه»ی آن، بیش از همه ذهن مرا به خود می‌خواند. اما پرداختن به حافظ بر زمینه‌ی نگاه به کل این فرهنگ و چهره‌های اصلی آن است. به دنبال آن کتاب و چند مقاله در باره‌ی، به‌اصطلاح، «حافظ‌شناسی» یادداشت‌های فرلوانی در باره‌ی روشن کردن منطق و روش این گونه رهیافت به دیوان حافظ دارم که باید آن‌ها را سامان دهم. در این بررسی تازه همچنین به دگردیسی‌های معنایی (سمانتیک) برخی واژه‌های کلیدی در گفتمان شاعرانه‌ی عرفانی در پیوند با سیر دگردیسی تصوف زاهدانه به عرفان رذانه خواهیم پرداخت.

■ اولین چاپ کتاب عرفان و رندی در شعر حافظ مربوط به سال ۱۳۷۹ است. آیا در طول این سالیان نظر شما درباره جنبه یا جنبه‌هایی از کتاب تغییر نکرده؟

خیر، برخلاف، هر چه پیش‌تر آمده‌ام و در این باره اندیشیده‌ام و کارهای دیگران را هم خوانده‌ام بیش‌تر باور کرده‌ام که من توانسته‌ام راه درستی را برای فهم حافظ و کل فرهنگ صوفیانه در زبان فارسی بیام که با سنجه‌های اندیشه‌ی مدرن در مشرب هرمنوتیک خوانا ست. >>>

رسم الخط مصاحبه طبق خواسته آقای آشوری است.